

حسین فاضلی

حرف های یک حرف

می ایستم در گوشه های نشستن
می ایستم در گوشه های نشستن

وقتی که پنجره رو به سوی دست های دراز تو باز می شود

باز باز می کنم پشتِ میزِ یکی یکی برگ های سفیدِ سرو را با مداد
و بامداد را دوره می کنم:

سالِ بد

سالِ باد

باد می گیرد از پنجره دست های آبی پرده را می کشد مشکی

کفترهای سفید می کشند عقب بر روی بام با گربه

پُل لمس می کند تنِ دجله را با شلاق

دجله دف می زند به سر به سینه

و حروف از تنش هم چنان به هوا بخار می شود که بیارد:

« انا الحق »